



به کاظمین می روی و در حرم پدر و پسر امام رضا (ع) - امام کاظم و امام جواد علیهم السلام - غرق در هوای مشهد می شوی

نامه هارا یک به یک می خوانم،  
پیغام هارا می رسانم و به رکعتان  
عشق قامت می کشم الله اکبر بسم الله  
الرحمن الرحیم... نماز که به سلام  
رسید، راهی حوالی ضریح می شوم و  
دوباره جانم را گره می زنم و باز از شوق  
سرشار می شوم...

رضا (ع) را می خوانی، بادلای که برای حرم آقا بسیار تنگ شده است؛ «اللهم صل علی بن موسی الرضا المرتضی، الامام التقی النقی و حجتک علی من فوق الارض و من تحت الثری، الصدیق الشهید، صلاة کثیرة تامه زاکیه متواصله متواترة مترادفه کافضل ماصلیت علی احد من اولیائک» و انگار در دیوار این حرم و فرشته هایی که در پروازند با تو هم آوای شوند. نماز ظهر را میهمان حضرات کاظمین (ع) می شوی و آن سان که در حرم حضرت شمس الشموس دل به نماز می دادی، سلام نماز، لحظه خدا حافظی هم می شود و تو چشمانت به حرم می ماند، انگار می خواهی، جواب سلام آقایت را، از پدر و پسرش بگیری و باز جانت به طرب می آید و این برایت معنای اجابت می دهد، پس پا به راه می شوی...

#### سلام بر حرم زخمی

به سامرا که می رسی، آن فضای غریب. آن حرم غریب و زخمی، قلبت را شرحه شرحه می کند. هر جایی که دشمنان حق و حقیقت کینه تاریخی خود را از حق و روشی با انفجار بمب از این حرم می خواستند بگیرند. اما حالا حرم ساخته می شود، خشت به خشت با عشق، نماز ظهر را میهمان این حرم می شوی و سلام امام رضا (ع) را در این حرم و تا سرداب مقدس زمزمه می کنی و باز از جواب سرشار می شوی و راستی چه شکوهی دارد، سلام پدری را به پسران رساندن و جواب پسران را گرفتن برای پدر و...

#### پرواز برگشت

سفر به پایان می رسد و باز در فرودگاه نجف، پرواز را آغاز می کنی و این بار بی تاب رسیدن به مشهد می شوی می خواهی جواب سلام بیابوری و حتی پاکت نامه فراوان مردمانی را که در نجف و کربلا و کاظمین و سامرا، در دل و دیده توست که تاملی فهمیدند، مشهدی هستی و آفتاب نشین حضرت شمس الشموس لب هاشان می شکفت به سلام و دل هاشان پرواز می کرد و می گفتند، سلام ما را به آقا امام رضا (ع) برسانید. می گفتند

تشنه یک پیاله از سقاخانه آقایت. می گفتند بی تاب دیدار ند. می گفتند، می گفتند، می گفتند و حالات و قاصد آن همه گفتن هستی... هواپیما می نشیند و بوی مشهد، سرمست می کند و...

#### سوغات سلام

به حرم می روی، دست هایت تارفت سینه بالامی رود، قامتت به احترام خم می شود و لب هایت سلام را تازه می کند. تاب گفتنت نیست اما این آقا که ناگفته هارا می شنود، تو، به این حقیقت مومنی، پس باز هم، نگاهت آغاز می کند، که زبانت را تاب گفتن نیست و باز اشک است که به سلام می بارد و نگاهت را وی سلام است از نجف تا کاظمین، تا کربلا، تا سامرا و گوش جانت علیک «سلام» را می شنود و آن گاه پلک به پلک نام مشتاقان زیارت را باز می خوانی و چهره آنانی که به تو التماس دعا گفته اند از برابر چشمانت می گذرد. سلامشان را باز می خوانی و به آقا می گویی، به آنان وعده زیارت داده ای، می گویی، آن قدر به کرامت شما ایمان دارم، که هر کجایم روم، مردم را به این آستان می خوانم به هر که می رسم، او را به مشهد شما، به حرم شما، دعوت می کنم و به همه می گویم هر جادلی شکست به این جابیاورید، حتی دل های به طرب آمده را به این جابیاورید. به همه می گویم این جابزرگی هست، که نه تنها گره مشکلات را می گشاید که بزرگی هم می بخشد. می گویم وقتی بزرگی چون آقای من هست کفران نعمت است آدمی از مشکلات بنالد و بزرگی آن را به چشم گیرد و باور کند. می گویم آقای من را دستانی گره گشاست و نگاهی مهربان که مشکلات را باید گفت، من اربابی بزرگ دارم که حجت خدای بزرگ است



آن فضای غریب  
آن حرم غریب  
وزخمی، قلبت  
را شرحه شرحه  
می کند. هر جایی  
که دشمنان  
حق و حقیقت  
کینه تاریخی خود  
را از حق و روشی با  
انفجار بمب از این  
حرم می خواستند  
بگیرند

و به اشارتی همه گره هارا می گشاید، می گویم:

هر جادلی شکست به این جابیاورید

این زمین، شهر خدا، شهر مشهد است...

نامه هارا یک به یک می خوانی، پیغام هارا می رسانم و به رکعتان عشق قامت می کنی الله اکبر بسم الله الرحمن الرحیم... نماز که به سلام رسید، راهی حوالی ضریح می شوم و دوباره جانت را گره می زنی و باز از شوق سرشار می شوی در بالاسر به زیارت می نشینی اما نگاهت به ضریح گره می خورد. محو ضریح و به جان می رسی و با خود می گویی، در قلب های عاشق، مشابه این ضریح هست. در همان جایی که خانه خدایش می خوانند، همان جایی که عرش... اش نامیده اند. در دل اما با امام رضا (ع) زمزمه می کنی. در قلب هر مومن، ضریح شماسست با امام رضا (ع) و مردمانی را که توان آمدن نیست، در هوای قلب خویش به زیارت شما می آیند و هر روز، هزار در هزار بار این زیارت را تکرار می کنند و در هر تکرار به نام مکر بودن حلاوت زیارت می رسند.

آقا جان! به اینان - که توان آمدن ندارند - گفته ام امام رضا (ع) را در قلب خود زیارت کنید. گفته ام در دل شما ضریح آقا است و اصلاً هر جادلتان بی قرار آقا شد، همان جادست بر سینه بگذارد به خواندن سلام و صلوات خاصه. که حرم همان جاست و مشهد، یک قطعه خاک نیست، سر نوشت دل های عاشق است و کم هم نبوده اند کسانی که از راه دور حجره را مسیل چاوش و سلام کرده اند و جوازش را از اذان گلدسته ها گرفته اند. وادی عرفان، مردان و زنان عارف بسیاری را به یاد دارد. گفته ام، چه کسی می تواند بگوید اویس قرنی، که هیچ گاه رسول... (ص) را از نزدیک زیارت نکرد، به پیامبر اکرم (ص) نزدیک تر است یا کسانی که در مدینه، سایه به سایه ایشان داشتند؟ مهم این است که از جنس زیارت شویم، آن وقت، پیامبر (ص)، بوی بهشت را از یمن شهر و دیار ما خواهد شنید و امام رضا (ع) نیز هم، پس به کیلومتر شمار هانگاه کنید، مشهد خیلی نزدیک است. خیلی نزدیک، مشهد در قلب شماست اگر با قلب خود به حرم آمدید، زیارت قبول اگر به مشهد قلب خود هم رفتید، زیارت قبول و التماس دعا. گفته اند، «بعد منزل نبود در سفر روحانی»، در این سفر، فاصله معنادار د، باید از خود را شد این گره را باید باز کرد، آن وقت به شهر زیارت و فصل زیارت می توان رسید و به سلام مستحب، می توان جواب واجب امام (ع) را شنید که باورمان را زیارتنامه می خوانیم؛ «اَشْهَدُ أَنْکَ تَسْمَعُ کَلَامی وَ تَرْضَی سَلَامی» سبک شدم. پیغام هارا رساندم. شما را زیارت کردم، آقا جان و می روم، تا همه را به مشهد بخوانم و هر که را ایام آمدن نبود، به دل پرواز دهم. می روم به رخصت شما بار عام بدهم مردمان را هم در حرم و هم در دل اهل ایمان که حرم شماست... می روم و همین ابتدا، بوی اویس های فراوان را استشمام می کنم و بوی بهشت را از اویس ها که از «قرن» قلب «به دیدار شما» وضو تازه می کنند...